

فصل نامه علمی تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی (دهخدا)

دوره ۱۱، شماره ۴۰، تابستان ۱۳۹۸، صص ۱۳۹ تا ۱۶۳

تحلیل انگاره اسطوره‌ای پیکرگردانی در افسانه‌های عامیانه آذربایجان

دکتر حمیده حرمتی^۱، الهام آذر برزین^۲



تاریخ دریافت: ۹۷/۰۴/۰۹

تاریخ پذیرش: ۹۸/۰۱/۲۸

چکیده:

یکی از راه‌های شناخت باورها و عقاید هر ملتی، بررسی نمادها و نهادهای اسطوره‌ای آن ملت - ها است که از ژرفای ذهن و ضمیرشان سرچشمه گرفته و در تاریخ و هنر و ادبیات آنان جاری و باقی گشته‌اند. از مهم‌ترین راه‌های بقای اساطیر کهن می‌توان به تغییر شکل یافتن آنان به صورت قصه‌ها و داستان‌های عامیانه اشاره نمود که با کارکرد فرهنگی خود به حیات انگاره‌های اساطیری به عنوان پیکره‌ای زنده و پویا مدد رسان هستند. معنی واژه‌های اسطوره و افسانه در ایران و جهان اغلب با هم درهم آمیخته شده‌اند. قصه صورت تضعیف شده مضمونی قوی‌تر یعنی اسطوره است، آن هنگام که اسطوره در مرحله‌ای از تاریخ خود، با از دست دادن بخشی از تقدسش به شکل قصه و داستان‌هایی که دوره به دوره محل انعکاس اندیشه‌های گوناگون، کلمات جدید، آیین‌ها و مناسک و آداب تازه‌تر می‌شوند، چهره بدل می‌نماید. مطالعه این داستان‌ها در ژرف‌ساخت، ما را با بستر اسطوره‌ای این افسانه‌ها آشنا می‌سازد. افسانه‌های آذربایجان از جنبه برخورداری از نمونه‌ها برای انگاره پیکر گردانی از غنای قابل توجهی برخوردارند چنانچه پژوهش حاضر بر می‌نماید در افسانه‌های آذربایجان انواع پیکر گردانی‌ها، پیکر گردانی انسان به حیوان و انسان به انسان و گیاه و جماد و بالعکس و نیز استحاله‌های دیو و پری و دیگر موجودات عجیب و افسانه‌ای به خوبی قابل مشاهده است.

واژگان کلیدی: پیکرگردانی، افسانه، اسطوره، آذربایجان.

^۱. استادیار زبان و ادبیات فارسی، عضو هیات علمی دانشگاه هنر اسلامی تبریز، تبریز، ایران. (نویسنده مسئول)

hormati@tabriziau.ac.ir

azarbarzin@tabriziau.ac.ir

^۲. دانشجوی کارشناسی ارشد، دانشگاه هنر اسلامی تبریز، تبریز، ایران.

مقدمه

اسطوره و ادبیات هم پیوندی غریبی با یکدیگر دارند، اسطوره روایت نخستین آفرینش‌ها و خلقت‌ها و یکی از بن‌مایه‌های اصلی ادبیات است و ادبیات به‌ویژه ادبیات شفاهی بستر بسیار مناسبی برای رشد، تطور و تحول انگاره‌های اسطوره‌ای می‌باشد و این مهم به شکلی خاص بیش از همه بر گرده داستان‌ها و افسانه‌های عامیانه سنگینی می‌کند زیرا داستان‌ها و افسانه‌های عامیانه مهم‌ترین منابع دستیابی به بسیاری از آداب و رسوم و آیین‌های مربوط به فرهنگ‌عامه، باورهای اساطیری و آیین‌های کهن هستند. پس از مطالعات و تحقیقات یاکوب و ویلهلم گریم درباره ادبیات عامیانه در قرن نوزدهم، تأمل و تعمق درباره این بخش از ادبیات غیررسمی جهان و ارتباط آن با اسطوره، موضوع پژوهش‌های بسیار ارزنده‌ای قرار گرفت. گروهی همچون برادران گریم افسانه‌ها را بازمانده اسطوره‌های کهن دانسته و بر آن بودند که از راه بررسی و بازسازی قصه‌ها بتوانند اساطیر و قهرمانان قدیمی را حیاتی دوباره بخشند. (سجادپور، ۱۳۷۸: ۱۱) و گروهی دیگر از پژوهشگران حوزه‌های مردم‌شناسی و قصه پژوهی همچون تیلر بر این باور بودند که از راه بررسی ادبیات عامه می‌توان به چگونگی نظام‌های جادویی و تأثیر آن بر اسطوره‌ها و ادیان و مذهب رسید. همچنین مردم‌شناس دیگری به نام جان فرگوسن مک‌لنن با مطالعات خود نشان داد که بسیاری از آثار فرهنگی باقی‌مانده، در حقیقت صورت‌هایی نمادین از واقعیت‌های کهن مردمان گذشته و رمزی و تمثیلی از افکار و کردار ابتدایی آنان می‌باشند. (بلوکباشی، ۱۳۶۹: ۹۸-۹۹) کسانی نیز همچون اندرولانگ افسانه را نخستین مرحله شکل‌گیری اسطوره دانسته‌اند نه بازمانده یا تلخیص آن. (سجادپور، ۱۳۷۸: ۱۲-۱۳) با وجود نظریه‌های متفاوت اگر بپذیریم که افسانه‌ها برگرفته از اسطوره ملل هستند و اساطیر برگرفته از حقیقت، افسانه‌ها و داستان‌های عامیانه، عناصری سمبلیک و نمادین از حقایق مربوط به باورها، آیین‌ها، افکار و اعتقادات هر ملتی را درون خود پنهان ساخته‌اند که جستجو و شناخت آنها یکی از بهترین راه‌های دستیابی به زوایای مبهم و پنهان اعصار کهن است.

افسانه‌های عامیانه آذربایجان از دلکش‌ترین و مسحورکننده‌ترین داستان‌های عامیانه در جهان می‌باشند. «از نظر ادبی و هنری آثار کاملی هستند. توده‌های مردم طی قرن‌های متمادی

این نمونه‌ها را از چنگ حوادث و اتفاقات متفاوتی نجات داده، آنها را نه فقط از نظر اندیشه و مضمون بلکه از لحاظ فرم زبان و اصطلاحات شیرین ادبی به قله‌های قصه‌های عامیانه رسانده‌اند.» (پاشاوندیک، ۱۹۹۲: ۱۸۹، به نقل از سفیدگ، ۱۳۸۰). از دلایل غنای ادبیات شفاهی آذربایجان «غیر از ذوق و اندیشه خلاق توده مردم که عامل مؤثر در ریشه گرفتن فولکلور تمام ملت‌های روی زمین می‌تواند باشد از عوامل جغرافیایی و تاریخی و بعض چیزهای دیگر هم نباید غافل شد. عدم امکان خلق آثار کتبی از دیرباز (به علل جغرافیایی، تاریخی و زبانی) یکی از عوامل مؤثر غنای فولکلور آذربایجان است (درویشیان، ۱۳۷۷: ۲۷۰). ادبیات شفاهی آذربایجان از اواخر قرن هفده و اوایل قرن هجدهم به صورت کتبی و نوشتاری درآمد، در میان منابع ارمنی و گرجی، از دوره قرون وسطی، می‌توان به نمونه‌هایی از ادبیات شفاهی آذربایجان برخورد اما ارزنده‌ترین نسخه کهن از ادبیات شفاهی آذربایجان مربوط به اوایل قرن نوزدهم است این نسخه در سال ۱۸۰۴ م. توسط شخصی به نام عدلیب - قاراجاداغی ترتیب داده شده که در آن داستان‌های فاطما و خسرو، حکایت ابراهیم، حکایت سلیمان، حکایت خاص پلاد، حکایت قلندر و چند داستان دیگر را می‌توان مشاهده نمود. (پوراکبر، بی‌تا: ۴۴-۴۵ و ۵۱) در میان افسانه‌های عامیانه‌ی بسیار متنوع و پرمایه آذربایجان می‌توان قصه‌های شاهزادگان، پریان و دیوان، داستان‌های واقع‌گرای زندگی روزمره و گاه داستان‌های ممزوج از همه موارد را مشاهده نمود. صمد بهرنگی که در گردآوری، ضبط و برگردان، افسانه‌های آذربایجان نقش انکار ناپذیری را داراست افسانه‌ای آذربایجان را در سه دسته تقسیم‌بندی می‌نماید: داستان‌های حماسی مخلوط با عشق‌های پهلوانی مانند کوراوغلو ۲- افسانه‌های صرفاً عاشقانه مانند اصلی و کرم ۳- افسانه‌ای عامیانه که جهت سرگرمی در میان مردم نقل می‌گردد. (درویشیان، ۱۳۷۷: ۲۴۱) نمونه‌های مورد بررسی این پژوهش از نوع سوم می‌باشند. بسیاری از این داستان‌ها دارای بن‌مایه‌ای بومی بوده و برخی دیگر تحت تأثیر ادبیات و فرهنگ اقوام دیگر به وجود آمده‌اند.

داستان‌های عامیانه آذربایجان یکی از بسترهای مطالعاتی مناسب و مملو از نمونه‌های خیال‌انگیز دگردیسی، مسخ و یا انگاره اسطوره‌ای «پیکرگردانی» می‌باشند. بررسی بسامد این انگاره اسطوره‌ای در قصه‌ها و افسانه‌های عامیانه آذربایجان، موضوع پژوهش حاضر است.

این مقاله بر آن است تا با پاسخ دادن به این سؤال که آیا افسانه‌های آذربایجان، مفاهیم اسطوره‌ای را در دل خود محفوظ داشته‌اند یا نه و در صورت حفظ اکنون به چه صورتی قابل مشاهده‌اند، به شکل مدون، نمود این باور اساطیری را همراه با ذکر نمونه از جامعه آماری پژوهش ارائه نماید تا از این رهگذر نشان دهد که اسطوره‌ها در قالب داستان‌ها و فولکلور همچنان به حیات خود ادامه می‌دهند. در این پژوهش از افسانه‌های عامیانه آذربایجان مندرج در منابع ذیل استفاده شده است:

- بهرنگی، صمد و بهروز دهقانی (۱۳۸۲). افسانه‌های آذربایجان. تهران: نامک.
- درویشیان، علی (۱۳۷۷). برگزیده آثار صمد بهرنگی. تهران: کتاب و فرهنگ.
- آذر افشار، احمد (۱۳۸۰). افسانه‌های آذربایجان. چ نهم. تهران: ابجد.
- کوهی، جعفر (۱۳۸۵). افسانه‌های دیار شهریار. تهران: پژوهشکده مردم‌شناسی.
- سیداف، نورالدین (۱۳۸۸). افسانه‌های آذربایجان. ابراهیم دارابی. تهران: دنیای نور.

پیشینه پژوهش

اگرچه افسانه‌های عامیانه شالوده و اساس پژوهش‌های زیادی بوده‌اند اما در زمینه مورد بحث مقاله حاضر، هیچ پژوهش مستقلی مشاهده نگردید و افسانه‌های آذربایجان تاکنون از این منظر چندان مورد مذاقه و پژوهش قرار نگرفته‌اند؛ اما مقاله‌های مستقلی با محوریت افسانه‌های آذربایجان به رشته تحریر درآمده‌اند که از آن جمله می‌توان به عناصر افسانه‌های عامیانه آذربایجان از حمید سفیدگ اشاره نمود که در آن با ذکر تعاریفی از فولکلور به تاریخچه افسانه و مطالعات افسانه‌ها در آذربایجان اشاره گردیده است.

روش پژوهش

روش پژوهش در مقاله حاضر کتابخانه‌ای و به صورت توصیفی - تحلیلی است.

مبانی پژوهش

افسانه و اسطوره

افسانه‌ها بخشی از ادبیات عامیانه یا فولکلور یک قوم محسوب می‌شوند. افسانه‌ها و اساطیر، قدیمی‌ترین سرگذشت خدایان بوده و کهن‌ترین توجه به کیفیت آفرینش و ایجاد

طبیعت و انسان را دارا هستند. (محبوب، ۱۳۸۳: ۱۲۲) به همان اندازه که اساطیر از مفاهیم پایه‌ای داستان‌های عامیانه هستند، در ارتباطی دوسویه داستان‌های عامیانه سبب بقای اساطیر در ادوار بعدی بوده‌اند زیرا «یکی از شیوه‌های ادامه حیات اساطیر تغییر یافتن آنها به صورت قصه و داستان به‌ویژه قصه‌های عامیانه» (افشاری، ۱۳۸۷: ۴۳) و گرایش آدمیان به استفاده از خرد گذشتگان و انتقال آن به آیندگان (بتلهایم، ۱۳۸۱: ۳۰) بوده است. قصه‌ها و داستان‌های عامیانه اگرچه در نگاه نخست ساده، تخیلی، افسانه‌مانند و خالی از یک نظام داستانی استوار می‌نمایند اما باید دانست همچنان که اسطوره‌ها را باید حکایتی موهوم و شگفت در نظر داشت که دارای منشائی مردمی هستند و خارج از حوزه تعقل و تفکر می‌باشند (باستید، ۱۳۷۰: ۴۱) «خالق این قصه‌ها [نیز] روح جمعی مردمان است، زمانمند نیستند و زندانی و شهربند هیچ سرزمین و شهر و دهکده و اسیر تعصبات خام حس مالکیت هیچ نگاه تنگی نمی‌شوند.» (امیرقاسمی، ۱۳۹۱: ۶)

درباره آغاز افسانه و اسطوره سخنان زیادی گفته شد: «اسطوره در زمان ابتدایی، اولی، آغازین، روزی روزگاری، در آغاز زمان، در آخر زمان، خارج از زمان مستتر ما یعنی زمانی که با نظاره حرکت اختران یا ساعت آن را اندازه می‌گیرند قرار دارد و بنا به تعریفی استرالیایی زمانی که هنوز زمانی نبوده.» (باستید، ۱۳۷۰: ۵۴) شکل گرفته است. به استناد به این تعریف از اسطوره، یکی از اشتراکات قصه و افسانه با اسطوره، مسئله ابهام در زمان و مکان می‌باشد. اسطوره مسبوق به زمان است و افسانه‌ها و داستان‌ها جزء کهن‌ترین تراوشات ذهنی باقی‌مانده از دستگاه تخیل بشری هستند. (محبوب، ۱۳۸۳: ۱۲۱) افسانه‌ها و داستان‌های عامیانه معمولاً به زمان‌های بسیار دور حتی زمانی که غیر از خدا هیچ‌کس نبود بازمی‌گردند به همان اندازه که زمان در این داستان‌ها گنگ و نامفهوم است مکان نیز در ظلمات ابهام فرورفته چنانکه قهرمانان داستان در چشم بر هم زدنی فاصله‌ها را درنوردیده و به مکان‌های ناشناس می‌روند. (یوسفی، ۱۳۷۵: ۲۰-۲۱) و به سبب همین ابهام در مکان است که «افسانه‌ها با جملاتی مثل یکی بود یکی نبود» (خدیش، ۱۳۹۱: ۲۰) آغاز می‌شوند. افسانه‌ها و اسطوره‌ها هر دو تجسم بخش کشاکش‌های درونی آدمی هستند اما برخی از پژوهشگران درباره اختلاف افسانه و اسطوره نیز می‌گویند: «افسانه داستان‌ها و حکایت‌های مردمی است که بر

زبان‌ها روان است اما هنوز به گونه‌ای پیکره فرهنگی و سازمان و سامان اندیشه‌ای که اسطوره نامیده می‌شود دیگرگون نشده است افسانه‌ها پاره‌هایی گسسته و مایه‌های خام از گونه‌ای جهان‌شناسی راز آمیز و باستانی می‌توانند بود که آن را اسطوره می‌نامیم.» (کزازی، ۱۳۷۲: ۵)

اسطوره‌ها از آن جهت مطلوب و مورد توجه‌اند که ما را به جوانی جهان می‌برند، روزگاری که مردم با خاک، درختان، دریا، گل‌ها، تپه‌ها و احساسات فراسوی بشری ارتباطی نزدیک داشتند. شکل‌گیری اسطوره‌ها مربوط به دورانی است که خیال و رؤیا زنده و روشن بوده و میان حقیقت و وهم چندان تمایزی نیست بنابراین هر کس قادر بود پرواز فرشته‌ای را در میان درختان جنگل ببیند یا هنگام نوشیدن آب در اعماق برکه پری دریایی را مشاهده کند. (هامیلتون، ۱۳۸۷: ۱۵) این داستان‌ها مربوط به زمانی هستند که بشر نمی‌توانست میان خویش و طبیعت تفاوتی قائل شود.

بحث

انگاره پیکرگردانی در باورهای اساطیری

بن‌مایه‌های بسیاری از افسانه‌های عامیانه انگاره اساطیری «پیکرگردانی» است که در طی آن افراد در راستای انجام امور خارق عادت از کالبد و پیکره نخستین خود به اغراض متفاوت به کالبدی دیگر درمی‌آیند «در این حالت شخص یا شیء از صورتی به صورت دیگر می‌گردد و پیکری تازه و نو می‌یابد که ممکن است بروزات آن صوری، ظاهری و محسوس باشد یا در نهاد و نهان دچار تغییرات بنیادی شود قدرت یا قدرت‌هایی تازه به دست آورد که قبلاً فاقد آن بوده است.» (رستگار فسایی، ۱۳۸۳: ۴۳-۴۴) این امر که فرا طبیعی و خارج از حدود اختیارات انسانی است عموماً توسط قهرمانان و یاریگران آنان در جهت پیشبرد اهداف قصه به میان می‌آید. پیکرگردانی در افسانه‌های عامیانه مستلزم اعتقاد به جاندار انگاری است همچنان که فریزر معتقد است بدویان جهان را عموماً جاندار می‌پنداشتند (فریزر، ۱۳۸۷: ۱۵۳) و این امر به نوبه خود نشان از باور ذهن سیال بشری به کم ثبات بودن اشکال خاص گیاهان و جانوران و اینکه هر آن، هر چیزی ممکن است پیش آید و هر موجود زنده هر آن ممکن است شکلی دیگر به خود گیرد. (باستید، ۱۳۷۰: ۵۰) از دیگر سو «مسخ صورت در قصه‌ها می‌تواند نمودگار نزاع میان توحش و تمدن و نیز جذبه-

ای باشد که زندگانی حیوانی و نباتی هنوز برای آدمی که نیمه وحشی مانده است دارد.»
(دلاشو، ۱۳۸۶: ۱۳)

دلایل پیکرگردانی در افسانه‌های آذربایجان

بلینسکی روسی علت روی آوردن مردم به امور عجیب و خارق‌العاده در داستان‌های عامیانه را، وحشت‌انگیز و اسرار آلود بودن دنیا و طبیعت و موجودات و عناصر غیرقابل فهم و درک از نظر مردم بدوی می‌داند. چون انسان‌ها برخی از موجودات و عناصر را نمی‌توانستند بشناسند و بفهمند در نتیجه موجوداتی مثل دیو و پری و عفریت وارد داستان‌ها شدند (به نقل از پور اکبر، بی تا: ۲۷). از مهم‌ترین دلایل مشترک فولکلور جهان می‌توان در افسانه‌های آذربایجان به موارد ذیل اشاره نمود.

غلبه بر طبیعت

انسان ابتدایی در برخورد با نیروی قاهر طبیعت یا باید به سلاحی فوق بشری مسلح می‌شد یا خود به نیرویی فوق‌العاده مجهز می‌گردید تا می‌توانست در برابر قدرت‌های مافوق پایداری کند. «درون‌مایه تخیلی این‌گونه آفرینش‌های هنری نقش و کارکردی چندگانه دارد و به‌طور عمده در خدمت درک و فهم پدیده‌های محیط زندگی است نمود غیرواقعی اشیا و روندهای طبیعت در سیمای انسان یا جانوران و گیاهان، اجنه و شیاطین، پریان و دیوها و موجودات افسانه‌ای در اشکال مبالغه‌آمیز آن به ادراک واقعیت‌های پیرامون، مطابق با میزان تکامل شعور و شناخت انسانی کمک می‌کنند و بیانگر تلاش پرتکاپوی آدمی برای غلبه بر عناصر و نیروهای طبیعی است به همین دلیل این تخیل دارای کارایی ذهنی است.» (آذر افشار، ۱۳۸۰: ۱۸)

رفع نیاز

با توجه به اینکه «نا متمدنانه‌ترین و غریب‌ترین مناسک یا عجیب‌ترین اسطوره‌ها بیانگر نیازی بشری هستند یا بیانگر وجهی فردی یا اجتماعی از حیات بشر» (دورکیم، ۱۳۸۳: ۳) در افسانه‌های آذربایجان نیز پیکرگردانی‌ها گاه برای برآوردن نیازهای انسانی (فردی یا جمعی) رفع مشکلات و پیروزی بر موجودات عجیب مورد استفاده قرار می‌گیرد.

آرزوها

یکی از عمده علل به وجود آمدن اسطوره‌ها واکنشی از ناتوانی انسان در مقابله با ضعف‌های وی در دستیابی به آرزوهایش عنوان شده است که همین امر خود سبب تخیل در نهایت درجه ممکن می‌شود. (آموزگار، ۱۳۷۴: ۵-۴) «بخشی از اساطیر و قصص هر عصری صرفاً حاکی از آرزوهای مردم آن عصر است و از این‌رو غیرواقعی و خیالی می‌- نماید اما بیشتر این‌گونه آرزوها چون آفریده ذهن مردمی است که با واقعیت محشورند و بر مدار حواجیج واقعی حیات می‌اندیشند در شمار اندیشه‌های بیمار و اوهام تحقق‌ناپذیر نیست و دیر یا زود در تاریخ بشریت از قوه به فعل می‌آید.» (آذر افشار، ۱۳۸۰: ۹) این امر به وضوح در افسانه‌های عامیانه آذربایجان قابل مشاهده است.

نفی مرگ و باز زایی

انسان سعی بر آن دارد تا با دگردییی به کالبد حیوانات و گیاهان و جمادات اصل مرگ را نفی کرده و به شکل مطلوب خود درآید انسان بر حقیقت مرگ آگاه است اما نمی‌تواند آن را بپذیرد به همین سبب بی‌مرگی و باز زایی را با تبدیل شدن به موجود زنده دیگری به‌ویژه درختان و گل‌ها و تبدیل به پرنده‌گان باز می‌یابد.

پیکرگردانی در افسانه‌های آذربایجان

پیکرگردانی از خصوصیات مشترک اسطوره در میان همه اقوام و ملت‌ها است، در اساطیر زرتشتی هر چیزی دارای مینویی روحانی است که می‌تواند در پیکره‌های مختلف ظهور و بروز کند. در اوستا به پیکرگردانی ایزدان اشاره شده چنانچه در بهرام یشت از تغییر شکل ایزد بهرام به ده صورت سخن به میان رفته است. (اوستا، ۱۳۷۵: ۱/۴۳۱-۴۳۷) در اسطوره داگ - ریب سرخ‌پوستان آمریکای شمالی می‌خوانیم که زنی پس از آمیزش با سگ و رانده شدن از سوی قبیله خود، روزی در بوته‌زار شش توله خود را می‌بیند که از جلد حیوانی خود به درمی‌آیند و... (باستید، ۱۳۷۰: ۶۵)

لازم به ذکر است که ادبیات عامیانه آذربایجان نظیر ادبیات عامیانه دیگر ملل که به دلایلی چون داشتن ریشه‌ای بشری، دوستی ملت‌ها، هم‌زبانی و هم‌نژادی، حکومت‌های

یکسان و اوضاع اجتماعی مشابه نقاط مشترک زیادی با یکدیگر دارند، تشابه و اشتراکات زیادی با افسانه‌های عامیانه ایرانی و [جهانی] دارد (کریمی، ۱۳۵۸: ۵۸-۶۰). در داستان‌های عامیانه آذربایجان پیکرگردانی معمولاً برای قهرمان قصه که اغلب شاهزاده یا کچل است اتفاق می‌افتد یا برای یاریگر قهرمان داستان اعم از حیوانات یا انسان‌ها. پیکرگردانی در افسانه‌های آذربایجان اغلب بدین شکل است که افراد بی‌دخالت عناصر جادویی از قبیل ورد و دعا به جلد حیوان، گیاه یا شیء درمی‌آیند و در مواقع دلخواه از جلد خود خارج شده و به شکل اولیه خود بازمی‌گردند. این پیکرگردانی‌ها اغلب برای منافع فردی یا اجتماعی، نجات دوستان یا اعضای خانواده یا پنهان شدن از چشم دیگران صورت می‌پذیرد که گذرا و موقت بوده و شخص یا شیء یا حیوان کالبد گردان شده پس از امر واقع دوباره به حالت اولیه خود باز می‌گردد.

پیکرگردانی‌های انسان

انسان به حیوان

در اساطیر کهن انسان‌ها و حیوانات از یکدیگر قابل تمیز نبودند حتی از نظر برخی از اسطوره‌پژوهان انسان‌ها نیمه انسان و نیمه حیوان بودند. (پاورقی لوی استروس، ۱۳۸۰: ۲۳) و حدود مرز مشخصی میان صورت‌های انسانی و حیوانی با یکدیگر وجود نداشت خدایان نیمه انسانی و نیمه حیوانی در شمایل‌نگاری‌های اسطوره‌ای یادآور این پیوند میان آفرینش انسان و حیوان است (جین‌گرین، ۱۳۷۶: ۷۲) و از دیدگاه عده‌ای دیگر نیز نیاکان انسانی که در زیر زمین سکنی داشتند دارای هیئت انسانی بودند اما از وجوه متعدد شبیه به حیوان بودند. (الیاده، ۱۳۷۵: ۱۶۱) از نمودهای انگاره پیکرگردانی انسان به حیوان می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود:

- کچل به خروس

یکی از شخصیت‌های افسانه‌های آذربایجان شخصی فقیر، تنبل و تن‌پرور به نام کچل است. این شخص که امورات روزمره‌اش معمولاً توسط مادرش انجام می‌شود گاهی بنا بر پیش آمد داستان برای نجات جان خویش، سیر کردن شکمش و گاهی برای کمک به

دیگران چنان شجاع و متهور می‌گردد و کارهای خارق‌العاده از خود نشان می‌دهد که حتی پادشاه و وزیر نیز در مقابل وی زانو می‌زنند و در پایان منازعات خود با شاه و وزیر، سرانجام داماد شاه می‌شود. این شخصیت افسانه‌ای که تمثیلی از زیرکی، فرصت‌طلبی، تدبیر و در عین حال خوش‌شانسی است، سمبلی از طبقه فرودست جامعه است که باهوش و فراست خود بر سرنوشت خویش و نظام ستمگر حاکم پیروز می‌شود. از مشهورترین این شخصیت‌ها می‌توان از کچل حسن، کچل حمزه و یدی کچل نام برد. (جعفرزاده، ۱۳۹۲: ۱۴-۱۸)

خروس نیز یکی از حیوانات یاریگر قهرمان در افسانه‌های آذربایجان است. از مشهورترین این داستان‌ها می‌توان به داستان «فاطما خانیم» اشاره نمود که وقتی نامادری قهرمان داستان یعنی فاطمه خانم، او را در تنور پنهان می‌کند تا دختر خود را به جای وی به خانه پادشاه بفرستد با صدای بلند می‌گوید: «فاطماخانیم تندبرده / آیاقلاری کندبرده.» (همان: ۷۷-۷۸)

«همین که پدر رفت کچل شد یک خروس گنده و جلو پدرش راه افتاد.» (بهرنگی و دهقان، ۱۳۸۲: ۷۸)

- درویش به ماکیان

«درویش هم شد یک ماکیان و شروع کرد به چیدن دانه‌های ارزن.» (بهرنگی و دهقان، ۱۳۸۲: ۸۱)

- پسر به آهو

«برادر دیگر حرف خواهرش را گوش نکرد و آب خورد و شد یک آهوی خوشگل و مامانی.» (بهرنگی و دهقان، ۱۳۸۲: ۱۱۲)

- انسان به کلاغ

«کلاغ در آئین میترا پیکی مقدس، فرشته‌ای میانجی بین خدایان و مردمان بوده است.» (لوفلر- دلاشو، ۱۳۸۶: ۱۶۶) و «خورشید پیک خویش یعنی کلاغ را به جانب میترا فرستاده محل گاو را به او می‌نمایاند.» (صمدی، ۱۳۸۳: ۱۴۱)

«کلاغ اشک چشمش را پاک کرد و گفت: ای گل‌آقا ما سه شاهزاده بودیم در بیشه می‌گشتیم که اژدهایی که تو کشتی مار را به کام خود کشید اژدها سه کلاغ دیگر را هم

خورد وقتی کلاغ‌ها در خون خود می‌غلتیدند ما سه نفر به جلد آنها فرورفتیم.» (آذر افشار، ۱۳۸۰: ۲۲۷)

- انسان به الاغ

«همین که چشم دخترعمو به من افتاد افسونی خواند و به من فوت کرد گفت: برو نره‌خر. شدم یک الاغ.» (بهرنگی و دهقان، ۱۳۸۲: ۲۰۹)

- دختر به کبوتر

پرنده‌ها از مهم‌ترین شخصیت‌های داستان‌ها و افسانه‌ها هستند. آنها معمولاً هم‌نشین شاهزاده خانم‌های عاشق‌پیشه هستند و در داستان‌های نمادین اساطیری از مظاهر رمزی روان به شمار می‌روند در داستان‌های پریان حضور مرغان همواره نماد تمایلات عاشقانه، تصاویر رهایی‌بخش اندیشه - آرزو، نمودار رؤیاهای مهرآمیز، بوسه، نوازش و ... محسوب می‌شوند. (لوفلر - دلاشو، ۱۳۸۶: ۱۶۲-۱۵۹) معنای رمزی ابتدایی کبوتر ماده در قصه‌های پریان باقی مانده است او مرغ آفرودیت زن ایزد عشق است. (لوفلر - دلاشو، ۱۳۸۶: ۱۶۰) در افسانه‌های آذربایجان کبوتر یکی از پربسامدترین حیوانات در پیکرگردانی است و اغلب دختران در پیکرگردانی خود به شکل کبوتر در می‌آیند.

«من سه تا خواهر دارم در لباس کبوتر هستند.» (کوهی، ۱۳۸۵: ۱۵۹)

- پسر به مار

«روزی روزگاری پسری که در جلد مار رفته بود به خواستگاری دختر آمد.» (کوهی، ۱۳۸۵: ۲۳۵)

- پسر به قوچ

«کمی بعد ابراهیم عقب‌تر حرکت کرد و خودش را به صورت قوچ درآورد.» (بهرنگی و دهقان، ۱۳۸۲: ۷۸)

- پسر به اسب

اسب از حیوانات ارزشمند در ناحیه آذربایجان است و در افسانه‌های آذربایجان از یاریگران قهرمان داستان به حساب می‌آید از مشهورترین آنها می‌توان به دورآت و قیرآت کوراوغلی و بوزآت نبی اشاره نمود.

- «ابراهیم خودش را به صورت اسب درآورد و شیبه کشان جلو پدرش راه افتاد.»

(بهرنگی و دهقان، ۱۳۸۲: ۷۹)

انسان به گیاه

- تبدیل انسان به کدو

«زن سیب را خورد و مدتی بعد زد و آبتن شد اما پس از نه ماه یکدانه کدو حلوایی زاید» این دختر هر روز از کدو بیرون می‌آمد و تبدیل به دختر زیبایی می‌شد تا اینکه پسر پادشاه او را می‌بیند و عاشق او می‌شود اما در مراجعه به منزل دختر او را پیدا نمی‌کنند.»

(بهرنگی و دهقان، ۱۳۸۲: ۴۲)

انسان به سیب

«دختر افسونی خواند و ملک محمد را به صورت سیبی درآورد و گذاشت سر طاقچه.»

(بهرنگی و دهقان، ۱۳۸۲: ۹۵)

«آن وقت افسونی خواند و به صورت دختر فوت کرد دختر شد یک سیب سرخ و

درشت.» (بهرنگی و دهقان، ۱۳۸۲: ۱۲۸)

انسان به گیاه و درخت

«ملک محمد از اسب پایین آمد و افسونی خواند. دختر شد جالیز خیار و هندوانه و

خودش شد جالیزبان.» (بهرنگی و دهقان، ۱۳۸۲: ۱۳۳)

«ده‌سیاه یواشکی گردن‌بند را از گردنش باز کرد و او را هل داد و توی آب انداخت.

دختر شد یک درخت نسترن و لب چشمه ایستاد.» (بهرنگی و دهقان، ۱۳۸۲: ۲۱۸)

«دختر هم آمد پایین که خودش را داخل چشمه بشوید. از آن طرف چوپانی با

گوسفندانش سر رسید، دختر از خجالت پرید بیرون و یک لاله شد.» (کوهی، ۱۳۸۵: ۱۲۳)

انسان به جماد

«ملک محمد غیب شد و به شکل نعل اسب درآمد و به سم اسب چسبید.» (آذر افشار،

۱۳۸۰: ۲۱۵)

«ملک محمد تبدیل به مویی شد و به پشت اسب چسبید.» (آذر افشار، ۱۳۸۰: ۲۱۵)

«ملک محمد غیب شد و تبدیل به برگی شد و جلو اسب افتاد.» (آذر افشار، ۱۳۸۰: ۲۱۶)

- حرف زدن نوزاد

«ماهی گیر گفت: ... پادشاه بچه‌ای از من خواسته که نافش را هنوز نبریده باشند اما بتواند قشنگ با او حرف بزند... بچه به حرف آمد و گفت: الآن آتشی از آسمان می‌افتد و تو تختت را هورتی می‌کشد تو.» (بهرنگی، ۱۳۷۷: ۴۷۲)

پیکرگردانی‌های حیوان

در افسانه‌های عامیانه آذربایجان حیوانات یکی از عناصر مهم و بنیادین داستان‌ها و گاه از شخصیت‌های اصلی داستان به شمار می‌آیند.

پیکرگردانی حیوان به انسان

- کبوتر به دختر

«یک دفعه دیدم کبوتری آمد از جلدش درآمد و شد دختری خوشگل و بنا کرد به نظافت کردن و پخت‌وپز.» (بهرنگی و دهقان، ۱۳۸۲: ۶۶)

- قورباغه به دختر

«نزدیک‌های ظهر دید قورباغه پوستش را انداخت و شد یک دختر خوشگل بعد چادرش را به کمرش زد و بنا کرد خانه را آب‌وجارو کردن.» (بهرنگی و دهقان، ۱۳۸۲: ۶۹)

- مار به پسر

«کمی که گذشت مار پوستش را انداخت و شد یک جوان رشید و زیبا. دختر یکدل نه صد دل عاشقش شد.» (بهرنگی و دهقان، ۱۳۸۲: ۱۲۶)

- پرنده به انسان

«چهل و یک پرنده بال‌زنان از راه رسیدند و بال یکی از آنها آبی بود پرنده‌ها پیراهنشان را درآوردند و شدند چهل دختر زیبا به استخر پریدند و شروع کردند به شنا. پرنده آبی پیرهنش را که درآورد پسر رعنائی شد.» (بهرنگی و دهقان، ۱۳۸۲: ۱۹۰)

«کبوترها و کلاغ‌ها از خون اژدها خوردند و به شکل انسان درآمدند.» (آذر افشار، ۱۳۸۰: ۲۳۱)

«یکی از دخترها وردی خواند و کبوترها به سه پسر تبدیل شدند.» (آذر افشار، ۱۳۸۰:

- میمون به دختر

«میمون که دید ملک محمد خیلی ناراحت است یک مرتبه دستش را برد زیر بغلش و جلد خود را درآورد و انداخت دور و رفت وسط مجلس و شروع کردن به رقصیدن. مهمان‌ها همه با دیدن او دست‌به‌دهان ماندند. عجب دختر زیبایی است این از کجا آمد.» (کوهی، ۱۳۸۵: ۲۸)

- قورباغه به دختر

«پسر گفت آخه تو یه قورباغه هستی و بلد نیستی که شیرینی درست کنی... همین که پسر رفت قورباغه از جلدش بیرون آمد و سوت زد و پرندگان برایش توت‌فرنگی و آفتاب‌گردان و دیگر چیزها را آوردند. دختر شیرینی خوشمزه‌ای درست کرد.» (کوهی، ۱۳۸۵: ۳۸)

- پرنده به دختر

«دختر تو از کجا آمدی کی هستی. دختر گفت نترس من همان پرنده چشم آبی هستم.» (کوهی، ۱۳۸۵: ۹۰)

- پیشگویی و سخن گفتن حیوانات

«کبوتر دومی گفت: وقتی ما بلند می‌شویم چهار تا برگ از زیر پاهایمان می‌افتد، اگر آنها را به بز بشخوراند و از شیر بز به سر و گردن کفترهاش بمالد کفترها زنده می‌شوند و کارهایی هم می‌کنند که هیچ کفتری تاکنون نکرده...» (بهرنگی، ۱۳۷۷: ۲۹)

براساس نمونه ذکر شده می‌توان گفت که از انواع پیکرگردانی‌ها، پیکرگردانی حیوان به حیوان یا انسان به حیوان و بالعکس بسامد بالاتری را داراست در توجیه این امر می‌توان به نقش حیوانات در زندگی مردم آذربایجان اشاره نمود که از دیرباز اهمیت حضور حیوانات در زندگی کوهستانی آنان بسیار چشمگیر بوده است. حیوانات افسانه‌های آذربایجان را می‌توان به دو دسته حیوانات زیانکار ساکن در بیابان‌ها و زیرزمین‌ها و نقاط صعب‌العبور و حیوانات سودرسان که کارکرد یاریگری قهرمان داستان را برعهده دارند تقسیم نمود (رک: صدیق، ۱۳۵۷: ۶۸ و ۶۹)

پیکرگردانی گیاه

گیاهان در پیکرگردانی‌های افسانه‌های آذربایجان طیف وسیعی از نمونه‌ها را شامل می‌شوند

که در این میان درخت، سیب و انار در مقایسه با دیگر موارد از بسامد بالاتری برخوردارند. سیب یکی از میوه‌های رمزی و نمادین است که در متون کهن و مذهبی می‌توان ردپای آن را جست. سیب آشکارا رمزی جنسی است و از طرفی با باروری در ارتباط است (برفر، ۱۳۷: ۱۳۸۹). اعتقاد به رابطه سیب با بارداری به شکلی دیگر در باورهای عامه ایرانی نیز وجود دارد (رک: نیرنگستان صادق هدایت)

«در جنوب آذربایجان (تحت تأثیر فرهنگ ایرانی و به خاطر پیوستگی به آن) و همچنین در موضع‌های اسلاوی شرقی و در تاجیکستان، انتخاب همسر با نماد انداختن سیب نشان داده می‌شود.» (سیپک، ۱۳۸۹: ۸۱)

جاندار انگاری گیاهان در باور به بار گرفتن از میوه‌ها و دانه‌های گیاهان همچنان که در اسطوره همه ملل از جمله افسانه ای ایرانی وجود دارد در افسانه های آذربایجان نیز نمودی از انواع پیکرگردانی می باشد.

- سیب به پسر

«روز سوم بود که پسر به یاد سیب قرمز افتاد به زور دستش را برد به جیش سیب را درآورد سیب افتاد و تکه شد و یک جوان رعنا و رشید از داخلش بیرون آمد.» (کوهی، ۱۳۸۵: ۶۷)

- انار به دختر

انار از کلیدواژه‌های مشترک بسیاری از داستان‌های عامیانه ملل است. افسانه ایرانی دختر انار از نمونه‌های آن می‌باشد. بر اساس باورهای اساطیری و عامیانه از دیرباز انار به دلیل پر دانه بودن خود نشانه باروری و عشق است. بسیاری «انار را بیدارکننده غریزه جنسی و موجب آبستنی دانسته‌اند.» (یاحقی، ۱۳۸۶: ۱۶۶) نقشی که انار در تولد و باز زایی حیات دارد سبب گردیده است که یکی از عناصر مورد توجه در پیکرگردانی‌ها باشد. انار سر سفره‌های آیینی و جشن‌های عروسی ایرانیان خورده می‌شود به امید اینکه عروس و داماد به اندازه دانه‌های انار صاحب اولاد گردند همچنین است پرتاب انار از سوی داماد به طرف عروس. (فرهادی، ۱۳۷۲: ۳۲۴) در برخی از مناطق ترکیه نوعروسان، کوبیدن انار بر روی زمین و پرتاب شدن دانه‌های آن را نمادی از تعداد زیاد فرزندان آن عروس می‌دانند (جوادی، ۱۳۷۴: ۵۳).

در افسانه‌های آذربایجان نیز انار در کنار سیب از میوه‌هایی هستند که زوج‌های نازا با خوردن آن بارور می‌شوند.

«پسر آمد و انارستان را پیدا کرد چهل تا انار چید و برگشت سر راه یکی پاره شد دختر قشنگی از تویش درآمد. گفت: نان، آب.» (بهرنگی و دهقان، ۱۳۸۲: ۲۱۶)

پیکرگردانی دیو

دیو در افسانه‌ها معمولاً به شکل موجودی درشت هیکل سیاه رنگ با چهره و پیکری نیمه حیوانی و نیمه انسانی و گاه شاخ و دم‌دار متجسم می‌شوند. دیو علاوه بر ظاهر مهیب خود از نیروهای فوق بشری نیز برخوردار است «قدرتی دارد که می‌تواند خویشتن را به شکل انسان یا حیوان یا جماد و یا هر صورتی که بخواهد درآورد.» (رستگار فسایی، ۱۳۸۳: ۲۷) نام این موجود عجیب و دهشتناک توأم با ترس و وحشت است و چنان نام دیو و ویژگی‌های متصف به وی در اذهان همگان جای‌گیر شده که در داستان‌های عامیانه آذربایجان راوی معمولاً به ذکر نام وی اکتفا کرده و از برشمردن ویژگی‌های آن اجتناب می‌نماید. دیوها معمولاً «موجوداتی خیلی پرزور و در عین حال پخمه‌اند.» (بهرنگی، ۱۳۷۷: ۲۴۲) «این دیوها در افسانه‌های آذربایجان نر و ماده و پیر و جوان دارند و در مکان‌های صعب‌العبور می‌زیند و زندگی عجیب و پرتجملی را دارا و اغلب بالدار هم هستند و در یک لحظه می‌توانند به هر جا که لازم است خود را برسانند» (صدیق، ۱۳۵۷: ۷۸).

دیوها در افسانه‌های آذربایجان موجوداتی بسیار تنومند، قوی و در عین حال بسیار ساده‌لوح‌اند. دیوها چهره‌ای انسان‌نما دارند و به‌مثابه انسانی با تن پر مو و دارای دوشاخ تصور می‌شوند. آنها اغلب با آدمیان به‌غیر از زنان و دخترانی که عاشق آنان می‌شوند و برای خود می‌زدند، دشمن هستند البته در این داستان‌ها دیوهای مهربانی نیز پیدا می‌شوند که به کمک قهرمانان داستان می‌آیند و با دادن موی خود به آنها، به آنان نیرویی جادویی می‌بخشند. دیوها در افسانه‌های آذربایجان با نام‌هایی چون ساری دئو، قیرمیزی دئو، آغ دئو، ینددی قیللی دئو، ینددی باشلی دئو نامیده می‌شوند. (جعفرزاده، ۱۳۹۲: ۱۸-۲۰)

- دیو به انسان

«قره‌قول یک دفعه شب‌کلاهش را درآورد و به جلد آدم درآمد و گفت من همان فرشته

هستم که در جلد ماهی طلایی به تور تو افتاده‌ام و تو نجاتم دادی.» (کوهی، ۱۳۸۵: ۱۰۵)

- دیو به حیوان

«گفت: این شمشیر همیشه پیشت باشد اگر مار یا پرنده سیاه به تو نزدیک شدند با

شمشیر بزن چون آنها دیو هستند که به جلد حیوان درمی‌آیند.» (کوهی، ۱۳۸۵: ۹۱)

- دیو به کلاغ

«کلاغ سیاهی آمد نشست روی دیوار... دیو سیاه که در جلد کلاغ از قصد سفر دختر

آگاه شده بود در لباس درویشی پیر به خانه تاجر آمد.» (کوهی، ۱۳۸۵: ۶۶)

- شیطان به خاشاک

«شیطان خاشاک شد و بین پرهای طوطی پنهان شد.» (آذر افشار، ۱۳۸۰: ۲۱۴)

«شیطان دانه شد و جلوی طوطی ریخته شد.» (آذر افشار، ۱۳۸۰: ۲۱۵)

«شیطان تار مویی شد و به پرهای طوطی چسبید.» (آذر افشار، ۱۳۸۰: ۲۱۵)

پیکرگردانی فرشته یا پری

پری در متون زرتشتی و از جمله در اوستا جنس مؤنث دیو و از پیروان اهریمن است.

(برفر، ۱۳۸۹: ۱۱۶) که در باورهای مردمان آذربایجان دوست‌داشتنی و زیبا به‌مثابه‌ی مادینه‌ای

دل‌فریب توصیف شده که مظه‌ری از تمام خواسته‌های نیک و از یاریگران قهرمان داستان

می‌باشد

فرشته به حیوان

- فرشته به پرنده

«فردای آن روز فرشته دوباره به جلد پرنده درآمد و زن را هم سوار کرد و رفتند.»

(کوهی، ۱۳۸۵: ۹۱)

- فرشته به کبوتر

«پادشاه پسر جوانی داشت که عاشق فرشته شده بود فرشته هر روز می‌آمد و با قیافه‌ای

ناز و مهربان جلوی پنجره می‌نشست هرچه پسر صدایش می‌کرد و چیزی می‌پرسید جواب

نمی‌داد فقط لبخند می‌زد آخر سر هم در جلد کبوتر پرواز می‌کرد و می‌رفت.» (کوهی، ۱۳۸۵: ۹۷)

- فرشته به ماهی

«درمان چشمان او خون فرشته‌ای است که به صورت یک ماهی طلایی در دریای رم زندگی می‌کند.» (کوهی، ۱۳۸۵: ۱۰۳)

- فرشته به کبوتر

«دختر گفت من به جلد کبوتر درمی‌آیم تو هم سوار شو برویم.» (کوهی، ۱۳۸۵: ۱۰۰)

- فرشته به گیاه

- فرشته به انار

«پسر یواشکی انار را نصف کرد و دختر پرید بیرون و نشست پیشش.» (کوهی، ۱۳۸۵: ۱۰۰)

- دختر به لاله

«دختر هم آمد پایین که خودش را داخل چشمه بشوید. از آن طرف چوپانی با گوسفندانش سررسید، دختر از خجالت پرید بیرون و یک لاله شد.» (کوهی، ۱۳۸۵: ۱۲۳)

«درویش که در اصل یک دیو بود و به جلد درویش درآمده بود پسر را روی تخته‌سنگی نشاناد و ...» (کوهی، ۱۳۸۵: ۱۸۸)

- اژدها به دختر

اژدها از موجودات اساطیری افسانه‌های همه ملت‌ها است و از دیرباز در فرهنگ اقوام شرق نماد عناصری مانند بوده است در افسانه‌های آذربایجان این موجود بیشتر در هیئت ماری عظیم‌الجثه تصویر می‌شود که دو سر سه سر و گاهی تا چهل سر دارد اژدها در افسانه‌های آذربایجان موجودی ترسناک و در عین حال مردم‌آزار است که معمولاً بر سرچشمه‌های پرآب می‌نشیند و آب را از مردم دریغ می‌دارد. اژدها از پیکرگردان‌های افسانه‌های آذربایجان است که معمولاً در کالبد زنان و دختران زیبا به فریب انسان‌ها می‌پردازد.

«آن دختر که داروندار تو را خورد در اصل یک اژدها بود مادرش را من کشتم.» (کوهی،

۱۳۸۵: ۲۳۱)

پیکرگردانی گیاه به حیوان

«کنیز گل را گرفت و پرپر کرد و ریخت روی زمین گل‌هایی پرپر شده یک گوسفند چاق و چله

شد.) (کوهی، ۱۳۸۵: ۲۶۰)

- حیوان به گیاه

«قرقی هم پشت سرش و چنگالش را دراز کرد که گنجشک را بگیرد. گنجشک شد یک دسته گل زیبا و افتاد توی دامن پادشاه.» (بهرنگی و دهقان، ۱۳۸۲: ۸۱)

- گیاه به شیء

«یکدفعه دسته گل یک مشت ارزن شد و ریخت به زمین.» (بهرنگی و دهقان، ۱۳۸۲: ۸۱)

- گیاه به گیاه

«اسب یکدفعه دهانش را باز کرد و لاله را خورد... چند روز بعد اسب شاهزاده مریض شد و مرد. از محل دفن استخوانها درخت سیبی سر برآورده... پیرزن هر روز یکی از سیبها را می خورد تا اینکه فقط یکی ماند و دیگر دلش نیامد آن را هم بخورد با خودش گفت این هم بماند برای روز مبادا... کمی بعد دید بلی سیبی که روی طاقچه بود به صورت دختری درآمد و پرید پایین.» (کوهی، ۱۳۸۵: ۱۲۴)

پیکرگردانی جمادات

- شیء به حیوان

«آخرین دانه ارزن یکدفعه به صورت گنجشک درآمد و بنا کرد دور و بر اتاق پریدن... پادشاه و وزیر مات و مبهوت این منظره را نگاه می کردند و چیزی نمی گفتند یکدفعه از پادشاه دررفت که وزیر بازی عجیبان و غریبان باید همین باشد.» (بهرنگی و دهقان، ۱۳۸۲: ۸۱)

- شیء به انسان

«درویش گفت اینکه کاری ندارد مشتی نخود توی آب بریز و بگذار زیر سرت. صبح پا می شوی می بینی نخودها شده اند بچه... صبح که از خواب بیدار شد دوروبرش صدها بچه ریزه جست و خیز می کنند.» (بهرنگی و دهقان، ۱۳۸۲: ۸۴)

- شیء به شیء

«دختر تیغ را انداخت و تیغ شد یک کوه شمشیر و خنجر.» (بهرنگی و دهقان، ۱۳۸۲: ۱۳۳)

استحاله «آخ وای و آه» به هیئت آدمی

یکی دیگر از موجودات عجیب و افسانه‌ای افسانه‌های آذربایجان، موجودی به نام «آخ وای» یا «ای‌وای‌های» است. این موجود در زیر آب‌ها زندگی می‌کند و هرگاه شخص درمانده‌ای از روی ناگزیری آه می‌کشد، از زیر آب بیرون می‌آید و با چرب‌زبانی آن شخص را فریب می‌دهد و او را با خود به زیر آب می‌برد و به او انواع طلسمات را می‌آموزد اگر آدمیزاد آنها را آموخت، او را زندانی می‌کند اگر نه کاری با وی ندارد. این موجود دختری دارد که از او برای فریب انسان‌ها استفاده می‌کند. (جعفرزاده، ۱۳۹۲: ۲۸)

«آخ وای» یا «ای‌وای‌های» که به عبارتی می‌توان وی را روح رودخانه در افسانه‌های آذربایجان نامید یکی دیگر از پیکرگردان‌ها است که به واسطه سحر و جادوهایی که بر آنها حاکم است می‌تواند خود را به کالدهایی انسانی، حیوانی و جمادات درآورد.

- «ای‌وای‌های هولکی از توی خانه بیرون آمد و افتاد دنبال گنجشک. گنجشک خودش را انداخت به اتاق پادشاه.» (بهرنگی و دهقان، ۱۳۸۲: ۸۱)

و دیگری آه است:

- «...توی خانه نشسته بود که یک‌دفعه یادش افتاد و آه کشید. در این موقع در خانه را زدند تاجر پا شد رفت دید کسی ایستاده دم در یک قوطی هم دستش. تاجر گفت: تو کیستی؟ آن یک نفر گفت: من آه هستم. گل آوردم برای موهای دختر کوچک‌ترت» (بهرنگی، ۱۳۷۷: ۲۰۴).

- غیب شدن

کفترها در آسمان پیدایشان شد. یک کلاه نمدی با خودشان آورده بودند. کلاه را دادند به کچل... کچل کلاه نمدی را سرش گذاشت و گفت: ننه به من می‌آید نه؟

پیرزن با تعجب گفت پسر تو کجایی؟

نتیجه

افسانه‌ها از کهن‌ترین شکل تراوشات تخیل بشری و از بسترهای مناسب برای حفظ باورها و آیین‌های آغازین انسان‌ها هستند. آذربایجان از لحاظ دارا بودن افسانه‌های عامیانه

از مناطق غنی و پرمایه محسوب می‌گردد. ضرورت بازخوانی این گنجینه پرمحتوا ما را بر ژرف‌ساخت‌هایی چون انگاره‌های اساطیری موجود در این داستان‌ها واقف می‌سازد. یکی از انگاره‌های پربسامد و شایان توجه انگاره پیکرگردانی یا استحاله است. در افسانه‌های آذربایجان انواع پیکرگردانی‌ها، پیکرگردانی انسان به حیوان و انسان به انسان و انسان به گیاه و جماد و بالعکس و نیز استحاله‌های دیو و پری و دیگر موجودات عجیب و افسانه‌ای به‌خوبی قابل مشاهده است. نکته شایان ذکر در نتیجه این پژوهش آن که به غیر از موارد عنوان شده موارد دیگری که مبین انواع دیگر پیکرگردانی یعنی تغییر هویت و یا تغییر کارکرد باشد و نه صرفاً تغییر شکل مشاهده نگردید. تغییر شکلهای انجام یافته همگی به سبب هدفی خاص و فلسفه‌ای مشخص چون رسیدن بر آرزوها، رفع نیاز، نفی مرگ و باززایی صورت گرفته است. پیکرگردانی‌ها معمولاً برای قهرمان قصه که اغلب شاهزاده یا کچل است اتفاق می‌افتد یا برای یاریگر قهرمان داستان اعم از حیوانات یا انسان‌ها. پیکرگردانی در افسانه‌های آذربایجان اغلب بدین شکل است که افراد بی‌دخالت عناصر جادویی از قبیل ورد و دعا به جلد حیوان، گیاه یا شیء درمی‌آیند و در مواقع دلخواه از جلد خود خارج شده و به شکل اولیه خود بازمی‌گردند. این پیکرگردانی‌ها اغلب برای منافع فردی یا اجتماعی، نجات دوستان یا اعضای خانواده یا پنهان شدن از چشم دیگران صورت می‌پذیرد که گذرا و موقت بوده و شخص یا شیء یا حیوان کالبد گردان شده پس از امر واقع دوباره به حالت اولیه خود بازمی‌گردد. از انگیزه‌های پیکرگردانی در افسانه‌های آذربایجان می‌توان به مواردی همچون غلبه بر طبیعت، رفع نیاز، دستیابی به آرزوها و نفی مرگ و باز زایی اشاره نمود.

منابع:

۱. آموزگار، ژاله (۱۳۷۴). تاریخ اساطیری ایران. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی (سمت).
۲. آذر افشار، احمد (۱۳۸۰). افسانه‌های آذربایجان. چ نهم. تهران: ابجد.
۳. افشاری، مه‌رمان (۱۳۸۷). تازه‌به‌تازه نوبه‌نو. چ ۲. تهران: چشمه.
۴. الیاده، میرچا (۱۳۷۵). اسطوره، رؤیا، راز. ترجمه رؤیا منجم. تهران: فکر روز.
۵. الیاده، میرچا (۱۳۹۱). اسطوره واقعیت. ترجمه مانی صالحی. چ اول. تهران: کتاب پارسه.
۶. امیرقاسمی، مینو (۱۳۹۱). درباره قصه‌های اسطوره‌ای. تهران: مرکز.
۷. باستید، روژه (۱۳۷۰). دانش اساطیر. چ اول. تهران: توس.
۸. بتلهایم، برونو (۱۳۸۱). افسون افسانه‌ها. ترجمه اختر شریعت زاده. تهران: هرمس.
۹. بتلهایم، برونو (۱۳۶۹). کاربردهای افسانه. ترجمه کاظم شیوا رضوی. شیراز.
۱۰. برفر، محمد (۱۳۸۹). آینه جادویی خیال. تهران: امیرکبیر.
۱۱. بولتمان، رودولف (۱۳۷۹). اسطوره امکان وجودی. گذار از جهان اسطوره به فلسفه. ترجمه محمد ضیمران. تهران: هرمس.
۱۲. بهرنگی، صمد و بهروز دهقانی (۱۳۸۲). افسانه‌های آذربایجان. تهران: نامک.
۱۳. بی‌نام (۱۳۷۵). اوستا. ترجمه جلیل دوستخواه. تهران: مروارید.
۱۴. پور اکبر، ربی‌تا. ادبیات شفاهی آذربایجان. تبریز: بهروز.
۱۵. جعفرزاده، حسن - م (۱۳۹۲). شخصیت‌های قصه‌های عامیانه آذربایجان. تبریز: سومر.
۱۶. جوادی، شفیع (۱۳۷۴). گیاهان مقدس. تهران: مؤسسه جغرافیایی و انتشارات ارشاد.
۱۷. جین‌گرین، میرندا (۱۳۷۶). اسطوره‌های سلتی. ترجمه عباس مخبر. تهران: مرکز.
۱۸. خدیش، پگاه (۱۳۹۱). ریخت‌شناسی افسانه‌های جادویی. تهران: علمی و فرهنگی.
۱۹. درویشیان، علی‌اشرف (۱۳۷۷). برگزیده آثار صمد بهرنگی. تهران: کتاب و فرهنگ.
۲۰. دلاشو، م. لوفلر (۱۳۸۶). زبان رمزی قصه‌های پری‌وار. ترجمه جلال ستاری. چ دوم. تهران: توس.

۲۱. دوبوکور، مونیک (۱۳۷۶). رمزهای زنده جان. ترجمه جلال ستاری. تهران: مرکز.
۲۲. دورکیم، امیل (۱۳۸۳). صور بنیانی حیات دینی: توتم پرستی در استرالیا. ترجمه باقر پرهام. تهران: مرکز.
۲۳. رستگارفسای، منصور (۱۳۸۳). پیکرگردانی در اساطیر. تهران پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۲۴. سجادپور، فرزانه (۱۳۷۸). فسون فسانه. تهران: سپیده سحر.
۲۵. ستاری، جلال (۱۳۷۸). اسطوره و رمز. چ دوم. تهران: سروش.
۲۶. ستاری، جلال (۱۳۸۹). جهان اسطوره‌شناختی. ج ۱. تهران: مرکز.
۲۷. سفیدگ، حمید (۱۳۸۰). عناصر افسانه‌های عامیانه آذربایجان. کتاب ماه هنر آذر و دی.
۲۸. سیبک، ییری (۱۳۸۴). ادبیات فولکلور ایران. ترجمه محمد اخگری. تهران: سروش
۲۹. سیداف، نورالدین (۱۳۸۸). افسانه‌های آذربایجان. تهران: دنیای نور.
۳۰. صدیق، ح (۱۳۵۷). هفت مقاله پیرامون فولکلور و ادبیات مردم آذربایجان. تهران: دنیای دانش.
۳۱. صمدی، مهرانگیز (۱۳۸۳). ماه در ایران از قدیمی‌ترین ایام تا ظهور اسلام. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۳۲. فریزر، جیمز جرج (۱۳۸۷). شاخه زرین. چ ۵. تهران: آگاه.
۳۳. فضایی، سودابه (۱۳۸۴). فرهنگ غریب. تهران: نشر افکار و پژوهشکده مردم‌شناسی.
۳۴. کریمی، م (۱۳۵۸). ادبیات باستان آذربایجان. تبریز: ایشیق.
۳۵. کزازی، میر جلال‌الدین (۱۳۷۲). رؤیا، حماسه، اسطوره. تهران: مرکز.
۳۶. کوهی، جعفر (۱۳۸۵). افسانه‌های دیار شهریار. تهران: پژوهشکده مردم‌شناسی.
۳۷. لوی استروس، کلود (۱۳۸۰). اسطوره و تفکر مدرن. ترجمه فاضل لاریجانی و علی جهان پور. تهران: فرزانه.
۳۸. محجوب، محمدجعفر (۱۳۸۳). ادبیات عامیانه ایران. مجموعه مقالات درباره افسانه‌ها و آداب و رسوم مردم ایران. ج ۲ و ۱. تهران: چشمه.

۳۹. میر صادقی، جمال (۱۳۷۶). ادبیات داستانی. چ سوم. تهران: سخن.
۴۰. هامیلتون، ادیت (۱۳۸۷). افسانه‌های بی‌زمان. ترجمه پریخ صنیعی. تهران: انتشارات روشنگران و مطالعات زنان.
۴۱. هدایت، صادق (۱۳۴۴). نیرنگستان. تهران: امیرکبیر.
۴۲. یاحقی، محمد جعفر. (۱۳۸۶). فرهنگ اساطیر و داستان‌واره‌ها در ادب فارسی. تهران: فرهنگ.

مقالات

۴۳. امین تفرشی، بابک. (۱۳۷۸). ای اژدها بمیر خورشید ما مگیر. مجله نجوم. شماره ۱۰ و ۱۱.
۴۴. فرهادی، مرتضی (۱۳۷۲). گیاهان و درختان مقدس در فرهنگ ایرانی. مجله آینده. س ۱۹. ش ۴-۶.
۴۵. بلوک‌باشی، علی (۱۳۶۹). بقایای فرهنگی: نقش و ارزش. کلک شماره ۳. صص ۹۶-۱۰۱.
۴۶. یوسفی، غلامحسین (۱۳۷۵). افسانه‌های عامیانه. فصلنامه کرمان ش ۲۰-۲۱.

منابع انگلیسی

47. Afandiyev.pasa.(1992).Azarbaycan sifahi xalqadabiyati.baki: maarif

Body transformation Mythical Figures in Azari folkloric myths

Dr.Hamideh Hormati¹, Elham AzarBarzin²

Abstract

One of the ways of recognizing beliefs of any nation is examine the mythical symbols and institutes of those nations which have originated from their minds and inners and have been remained in their history, art and literature. Of the most important ways to survive ancient myths it could mention to their transformation as folkloric stories that by their cultural functions help lives of mythical figures as a vivid and dynamic body. That is the words of myth and fiction in Iran and the words are mixed together. The story is a weakened form of stronger concept, i.e. myth. When myth in part of its history, by losing part of its holiness as stories that in each period become the place for reflection of several thoughts, new words, customs and rituals and transform itself. Reading these stories introduce us with the mythical bed of these fictions deeply. Azeri myths from the aspect of having samples to body transformation figures have rich wealth, as the present research indicates in Azeri myths several kinds of body transformation, human to animal body transformation and human to human and human to plants and reversely and demon and fairy transmutation and other strange organisms and myths are observable well.

Keywords: Body Transformation, Fiction, Myth, Azerbaijan.

¹. Assistant Professor of Persian Language and Literature, Faculty Member of the Islamic Art University of Tabriz, Tabriz, Iran (Responsible Author)

². Graduate Student, Islamic Art University of Tabriz, Tabriz, Iran.